

معرفت علی (ع) و ولایت الهی

<?xml encoding="UTF-8">

بهترین راه شناخت حضرت علی بن ابیطالب بررسی معرفتی خداوند و رسیدگی به تعریف رسول اکرم و تدبیر در تدوین شناسنامه ولوی آن حضرت با بنان و بیان خود اوست، زیرا پی بردن به حقیقت ولایت الهی از یک سو و معرفت سید اولیای خداوند از سوی دیگر، مقدور غیر معصوم نبوده و شرح حدود و رسوم آن میسر کسی نیست، لکن عدم امکان درک کل، هرگز مصحح ترک کل نیست و عدم اقتدار بر غوص در ژرفا مجوز ترک سباحه و شناوری در جوار ساحل نخواهد بود. از این رو با استعانت از لطف عمیم خدای مستعان و استمداد از فضل فراگیر او اصولی در طی فصولی تبیین خواهد شد.

علی (ع) همتای جهان آفرینش

انسان کامل چونان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) عصاره نظام آفرینش است و آن چه در جهان امکان به طور کثرت، منشور است در حقیقت علی بن ابیطالب (ع) به طور وحدت ملفوف است و هماهنگی این لف و نشر. پیام خاص خود را دارد و آن اینکه وجودهای طبیعی، مثالی، عقلی، الهی اشیای عینی، همتای مراحل چهارگانه وجود این عبد محض و با اخلاص خداوند خواهد بود، به گونه ای که اگر نظام تکوین به صورت انسان کامل متمثل گردد، همان حضرت علی (ع) خواهد بود و اگر حقیقت انسان کامل مانند علی بن ابیطالب (ع) به صورت جهان عینی متبلور شود، جهان کنونی خواهد شد.

این تبادل و تعامل متقابل محصول تطابق آن لف و نشر است. از این رو آن حضرت درباره خویش فرمود: «ما لله آية اکبر منی» (1) برای خداوند نشانه ای بزرگتر از من نیست. چنان که چیزی بزرگتر از مجموع جهان نیست. راز این آیت کبرا بودن را باید در مظهریت انسانی کامل برای اسم اعظم الهی جستجو کرد البته ذوات نورانی اهل بیت عصمت و طهارت (ع) از یک سنخ وحدت ویژه برخوردارند چنان که در زیارت جامعه می خوانیم «و ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض» (2) و براستی ارواح شما، نور شما و طینت و سرشت شما (ائمه معصومین «ع») یکی است در حالی که پاکیزه و طاهر است بعضی گرفته از بعضی است. و اثر این هماهنگی کامل انسان معصوم و جهان را می توان در علم غیب انسان کامل نسبت به آن چه در جهان می گذرد و نیز تاثیر وی در آن را به اذن خداوند مشاهده نمود.

علی (ع) همتای قرآن کریم

انسان کامل هم چون حضرت علی بن ابیطالب (ع) همتای قرآن حکیم است و این کتاب سترک گذشته از تصدیق صحائف آسمانی انبیای سلف، بر همه آن ها هیمنه و سیطره داشته و جامع هر طارف عتید و تازه آماده و سالف تلید و گذشته ماندگار و به عبارت دیگر در بردارنده همه حقایق کهن و تازه بوده و مشتمل بر قوانین گوناگون بوده و برای هر قادم و غابری قانونی گذرانده است و چون اوج مقام منیع و بلند هر پیام آوری همانا صحیفه آسمانی اوست و قرآن کریم بر همه آن کتاب ها مهیمن است، جایگاه او نیز بسیار بلند مرتبه خواهد بود. انسان

کاملی که طبق حدیث متواتر «ثقلین» کفو و همتای قرآن مجید است و در هیچ مرحله ای او جدا نخواهد بود و آن حدیث این است: «انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛ من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم یکی قرآن کتاب خدا است و دیگری عترت من و اهل بیت من . اگر کسی به آن دو تمسک کند هرگز گمراه نخواهد شد و این دو از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من (پیامبر) وارد شوند .» (3)

با توجه به این حدیث، علی (ع) از اهل بیت و همتای قرآن کریم بلکه سرآمد همه انسان های متکامل است . مگر آن که برای همه آن ذوات نورانی نبوی و ولوی، وحدت ویژه ای در نشئه فراطبیعی قایل شد که با ارتفاع کثرت سخن از هیمنه مطرح نبوده و نخواهد شد .

چون انسان کامل همتای قرآن حکیم است، آفرینش او به نحو تجلی از ام الکتاب و تنزل از کتاب مبین، بوده و معرفت او که همانا مساس علمی با آن ذات مقدس است، بدون طهارت میسور نخواهد بود .

زیرا قرآن و هر حقیقت دیگر که معادل آن باشد از تماس غیر طاهر مصون است چنان که فرمود: «لایمسه الا المطهرون» (4) قرآن را جز پاکان مس نمی کنند از این رو گروهی که معاصر حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده و او را از نزدیک می دیدند و یا بعد از شهادت آن حضرت، در سنت و سیرت او مطالعه کرده و می کنند، لیکن از طهارت روح طرفی نبسته بودند، مقام منیع آن حضرت را نیافتند و به او معرفت پیدا نکردند؛ زیرا آن ها اهل نظر و نگاه بوده اند ولی هیچ کدامشان اهل بصر و دیدن نبوده اند . خداوند درباره چنین افرادی نسبت به رسول اکرم (ص) فرموده است: «و ان تدعوهم الی الهدی لایسمعوا و تراهم ینظرون الیک و هم لایبصرون؛ و اگر آن ها را به راه هدایت بخوانید، نخواهند شنید، تو می بینی که آن ها در تو می نگرند ولی آن ها نمی بینند، آن ها از بصیرت بی بهره اند .» (5)

کیفیت معرفت و معرفی حضرت علی (ع)

شناخت انسان کامل، مانند علی بن ابیطالب و تفسیر نحوه هستی آن عنصر تام ولوی طبق آن چه که در عناوین گذشته بیان شد در خور تجزیه و تحلیل است، اما بنابراین که امیرالمؤمنین (ع) همتای جهان آفرینش باشد، معرفت آن حضرت (ع) نظیر شناخت جهان عینی، دارای مراتب متنوع است، زیرا مبنای معرفت برخی، حس و تجربه احساسی است، و مدار شناخت بعضی، تعقل و برهان عقلی است و پایه ادراک گروه دیگر، شهود و عرفان قلبی . آنانکه موجودهای عینی جهان آفرینش را با مبنای حس و تجارب احساسی می شناسند، اساس معرفت علی بن ابیطالب (ع) را در بررسی تاریخی و گزاره های سمعی و بصری جستجو می نمایند و از عمق و سمک معارف عقلی آن حضرت (ع) محرومند .

آنان که حقایق جهان عینی را با براهین عقلی می فهمند، با تحلیل حکیمانه نهج البلاغه و دیگر مآثر و آثار قیم آن حضرت از عمق دریای علم و از سمک و ارتفاع آسمان دانش علوی در حد علم حصولی و شناخت مفهومی بهره مند می گردند، ولی از شهود عینی علوم آن حضرت (ع) بی نصیب اند، و آنان که اسمای حسناى الهی را با مشاهد قلبی می یابند و با عین الیقین، آیات خداوند را می نگرند گرچه از دیگران در معرفت اسرار علوی کامیابند، لیکن از اکتناه مقام علمی آن حضرت (ع) محروم خواهند بود .

غرض آنکه شحرور شهود همانند طایر تفکر به کنه مقام امیرالمؤمنین (ع) پر نمی کشند و هر پرنده در برابر فرمان «لایرقی الی الطیر» (6) مقصوص الجناح و پرشکسته خواهد بود . اما بنابراین که امیرالمؤمنین (ع) همتای

قرآن کریم باشد، تفسیر حقیقت علوی گاهی همانند تفسیر قرآن مجید، سلسله ای و ترتیبی، و زمانی موضوعی است .

در روش تفسیر سنت و سیرت حقیقی آن حضرت (ع) گذشته از سه منهج حس و عقل و قلب، تجربه و تعقل و عرفان، منهج چهارمی وجود دارد که آن، راه نقل و روش حدیث است؛ تفسیر موضوعی نحوه هستی آن حضرت، همانند تفسیر موضوعی قرآن مجید، متنوع است؛ همانطور که متخصصان علوم گوناگون، موضوع مناسب با رشته تخصصی خود را انتخاب کرده و آیات مشتمل بر همان موضوع را محور تفسیر موضوعی خود قرار می دهند، فن آوران فنون متعدد، فن مناسب با رشته تبحری خویش را برمی گزینند و سیرت ویژه علوی (ع) را که حاوی آن فن مزبور است، مدار تحلیل و تفسیر خود قرار می دهند .

البته هر تفسیر موضوعی اگر بخواهد از اتقان و جامعیت بانصیب باشد، باید نصاب کامل تفسیر سلسله ای و ترتیبی را فراهم کرده باشد .

همانطور که بیماردلان، با هجر محکمت و پیروی بیجا از متشابهات قرآن مجید، فتنه گری می کنند، منحرفان از ولایت نیز با کنارگذاشتن سنت و سیرت متقن و محکم حضرت علی (ع) به دنبال متشابهات از آداب و سنن آن حضرت، شعله فتنه را می افروزند و با زبانه آن، نسبت به ارزشهای متعالی قرآن و عترت، زبان درازی می کنند، و همان طور که خداوند حقیقت قرآن را از تطاول رخدادهای تلخ تاریخ حفظ می فرماید: «انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون»؛ ما قرآن را نازل و خود، آن را حفظ می کنیم .» (7)

همچنین حقیقت عترت طاهرین (ع) را ، که امیرالمؤمنین (ع) اولین امام از آن ذوات مقدس است، از آسیب تحریف کج اندیشان و تهاجم کژراهه منحرفان، مصون نگه می دارد .

اکنون که روشن شد، موقعیت وجودی حضرت علی (ع) همتای حضرت نیز هم چون قرآن کریم است . معلوم خواهد شد که چرا غیر از افراد معتدل و میانه رو به معرفت او نایل نمی شوند .

توضیح آن که در رابطه با حضرت گروهی به غلو و افراط مبتلا شدند و عده ای نیز به تقصیر و تفریط تن در دادند و هر دو گروه براساس فرموده آن حضرت هلاک شده اند «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ، مَحَبُّ غَالٍ وَ مَبْغُضٌ قَالٍ؛ دو کس درباره من تباه شدند؛ دوستی که اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض مرا در دل داشت» . (8)

و فرمود: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مَحَبُّ مَفْرُطٍ وَ بَاهِتٍ مُقْتَرِزٍ؛ دو دسته درباره من تباه گردیدند، دوستی که از حد بگذراند و دروغ بافنده ای که از آن چه در من نیست سخن راند .» (9)

البته تشخیص هسته مرکزی ولایت و تصفیه آن از لابلای شبهات فرث افراط و دم تفریط و ارائه آن به صورت لبن ناب و شیر شفاف و گوارای امامت و خلافت، کاری صعب بلکه مستصعب است، لیکن با عنایت و حمایت و هدایت الهی از یک سو و با درایت ولایت مدارانه عبد صالح سالک، که آن هم به فیض و فوز خدایی وابسته است از سوی دیگر، چنین معسور و مشکلی، میسور و آسان خواهد شد .

علی بن ابیطالب به منزله جان رسول اکرم (ص)

پیوند معنوی پیامبر و امام معصوم (ع) را باید در حقیقت ولایت جستجو کرد، زیرا باطن نبوت همانا ولایت الهی است که این منزلت کبری مشترک بین رسول الله (ص) و امام است . البته اختصاص وحی تشریعی به رسول اکرم (ص) و امتیاز ویژه آن حضرت که پایه تقدم و مایه ترجیح آن ذات مقدس نسبت به همه امامان معصوم (ع) است، هم چنان محفوظ خواهد بود .

چون از لحاظ ولایت که پشتوانه نبوت است، رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) سهیم اند لذا می توان وجود گرامی علی بن ابیطالب (ع) را به مثابه جان مبارک نبی اکرم (ص) تلقی نمود . در این رابطه به دو نمونه نقلی بسنده می شود:

اول: آیه مباهله: «فمن حاجک فيه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الکاذبین» پس هر کس با تو درباره عیسی (ع) در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی، بگو: بیایید ما و شما بخوانیم فرزندان و زنان و نفوس خود را تا با هم به مباهله برخیزیم، یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجا به درگاه خدا اصرار کنیم تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم .» (10)

در این آیه طبق نقل مورخان صدر اسلام، و مفسران نامدار، حضرت علی (ع) به منزله جان رسول گرامی تلقی شده است .

دوم: حضرت رسول اکرم (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری» یعنی تو می شنوی چیزی را که من می شنوم و می بینی چیزی را که من می بینم» (11) ، و حضرت علی (ع) در این باره فرمود: «اری نور الوحی والرسالة واشم ریح النبوة» یعنی من نور باطنی و معنوی وحی و پیامبری را با چشم ملکوتی می بینم و بوی غیبی نبوت را با شامه دل ادراک می کنم» (12) ، و چون مهبط وحی الهی همانا قلب مطهر رسول اکرم (ص) است: «نزل به الروح الامین × علی قلبک لتکون من المنذرين» یعنی جبرئیل روح الامین و فرشته بزرگ خدا نازل گردانید و آن را بر قلب تو فرود آورد تا خلق را متذکر ساخته و از عذاب خدا بترسانی .» (13)

اگر حضرت علی (ع) بخواهد نور وحی و رسالت را با بصیرت قلبی ببیند و بوی نبوت را استشمام نماید، حتما باید در محدوده جان رسول گرامی (ص) با آن حضرت، پیوند غیبی داشته باشد و همین معنا مصحح تنزیل روح علوی به منزله روح نبوی - علیهما آلف التحية والثناء - خواهد بود .

البته منشا همه این آثار مثبت، همانا این است که حضرت علی بن ابیطالب (ع) انسان کامل، خلیفه الله و مظهر تام همه اسمای حسناى الهی است، لذا همتای مجموع نظام کیانی از یک سو و کفو و هم سنگ قرآن کریم از سوی دیگر و به مثابه جان رسول اکرم (ص) از سوی سوم خواهد بود و این همان کون جامع حضرات خمس است .

ویژگیهای حضرت علی بن ابیطالب (ع)

خصوصیتهای عقل نظری و عقل عملی امیرالمؤمنین (ع) فراوان است که تیمنا به ذکر نمونه هایی تبرک می جوئیم:

1 - حضرت علی (ع) اول کسی بود که در فضای جاهلیت به حقانیت اسلام پی برد و اولین شخصی بود که شهادت کسر اصنام جاهلی را داشته و به رسول اکرم (ص) ایمان آورد و این تنها یک سبق زمانی نبود بلکه سبق های وافر را به همراه داشت، و خود آن حضرت درباره اول مؤمن بودن خود چنین فرمود: «انا اول من صدقه» (14) ; «انا اول من آمن به» (15) ; «انی اول من اناب و سمع و اجاب، لم یسبقنی الا رسول الله (ص)» . (16) من اول کسی هستم که او را تصدیق کرده و به او ایمان آورده ام، من اول کسی هستم که به رسول خدا رجوع کرده و سخنش را شنید و دعوت او را اجابت کرده است .

2 - امیرالمؤمنین (ع) در بین امت اسلامی اول مسلمانی است که معارف الهی و عقاید حقه را تبیین و تعلیل کرد

و از آن دفاع و حمایت نمود؛ لذا رسول اکرم به عنوان معلم اولی و علی بن ابیطالب (ع) به عنوان معلم ثانی نزد محققان علوم الهی، معروفند و هیچ فرد دیگری توان تحریر مسائل عمیق توحید و سایر اسماء و اوصاف خداوند را نداشت .

ابن ابی الحدید در شرح خطبه 84 نهج البلاغه می گوید:

بدان که توحید و عدل و مباحث شریف الهی فقط از کلام این مرد (علی بن ابیطالب علیه السلام) شناخته شد و سخن دیگران چیزی از معارف مزبور را در بر نداشت و آنان چیزی از مباحث الهی را تصور نمی کردند و اگر آن را ادراک می کردند، حتما بازگو می نمودند، و هذه الفضیلة عندی اعظم فضائله علیه السلام . (17)

وی در شرح خطبه 86 راجع به نوآوری و ابتکار حضرت علی (ع) چنین می گوید:

«اول من خاض فیه من العرب علی علیه السلام؛ اول کسی که در میان اعراب به حقایق حکمت و معارف الهی نائل آمد، علی (ع) بوده است .» (18)

آنگاه می نویسد:

از این جهت است که همه متکلمان (اعم از اشاعره و معتزله و امامیه و زیدیه و کیسانیه و . . .) به حضرت علی (ع) انتماء و انتساب داشته و فقط او را به عنوان استاد کلام و رئیس متکلمان، پذیرفته اند . (19)

با توجه به این مطلب شایسته است به بیان بهترین معروف در مکتب آن حضرت یعنی اصول پنجگانه اعتقادی در کلام نورانی آن حضرت و سنت و سیرت وی بازگو شود .

الف - حضرت علی (ع) درباره توحید و مبداشناسی از مقطع قطع علم حصولی به مشرب یقین شهودی، هجرت وسطی داشت و از مرحله «کان» به مقام برین و منیع «ان» واصل شد و خداوند را نه با اندیشه بلکه با شهود و نه در حد «کان و گویا» ، بلکه در حد تحقیق و تکمیل به مقدار وسع مخلوق درباره معرفت خالق شناخت و چنین فرمود: «افاعبد ما لا اری؛ شگفتا: آیا می پرستم خدایی را که نمی بینم» (20) یعنی خداوند را یقیناً با شهود دل می یابم و او را که مشهود جان من است می پرستم .

ب - حضرت علی (ع) درباره معاد و قیام قیامت، که حداکثر ادراک و باور دیگران درباره آن از معرفت حصولی و ایمان به غیب نمی گذرد، علم شهودی و ایمان به شهادت دارد؛ لذا از آن جناب چنین ماثور است: «لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً؛ اگر پرده معاد کنار رود و قیامت قائم گردد، چیزی بر یقین من افزوده نمی شود» ، یعنی هم اکنون اسرار آینده بدون پرده برای من مشهود است، پس ایمان آن حضرت (ع) به قیامت، از سنخ باور به شهادت است، نه از قبیل ایمان به غیب؛ زیرا برای وی چیزی غایب نیست .

ج - سخن نغز حضرت امیرالمؤمنین (ع) پیرامون وحی و نبوت این است که رسول اکرم (ص) به من فرمود: «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی ولکنک لوزیر و انک لعلی خیر؛ تمام آنچه را من می شنوم تو می شنوی، و تمام آنچه را من می بینم تو می بینی، تنها تمایز من و تو این است که من پیامبرم و تو نیستی و تو وزیری و بر مسیر خیر و طریق سعادت قرار داری .» (21)

بنابراین، ایمان حضرت علی (ع) به نبوت و رسالت رسول اکرم (ص) از سنخ ایمان به شهادت است، نه از صنف ایمان به غیب؛ زیرا رموز وحی و اسرار رسالت بی پرده برای آن حضرت مشهور و برای وی مشهود بود، نه در پرده تا برای او مستور و از او مهجور و غایب باشد .

تاکنون معلوم شد که اصول سه گانه دین یعنی توحید و معاد و نبوت برای حضرت علی (ع) مشهود بود نه غایب، و ایمان آن حضرت به اصول مزبور از سنخ ایمان به شهادت بود نه باور به غیب .

د - عدل الهی، که بر اساس حسن و قبح عقلی از اوصاف فعلی پروردگار و مورد پذیرش و پرورش مذهب امامیه است، نه تنها در کلام علوی (ع) متبلور است بلکه در تمام هستی حضرت علی (ع) متجلی است و آن حضرت، آیت کبرای عدل خداست؛ به طوری که می توان امیرالمؤمنین (ع) را عدل متمثل دانست و بارزترین صبغه عدل علوی، برائت وی از هوی و نزاهت او از هوس است که اولین عنصر محوری عدالت محسوب می شود چنانکه آن حضرت (ع) فرمود: «قد الزم نفسه العدل، فكان اول عدله نفی الهوی عن نفسه؛ پرهیزکار، عدل را بر خود لازم کرد، پس اولین مرحله عدالت فرد متقی دور کردن هوی از محدوده هستی خویش است» (22) و چون آن حضرت، قنده متقیان است، عدل را به عنوان فصل مقوم هویت خویش قرار داد، به طوری که عدالت برای آن حضرت (ع) از حد ملکه نفسانی بودن گذشت و به مرحله برین فصل مقوم شدن رسید، چنان که مقصود از عدل علوی، همان رتبه والای عصمت است نه عدل مصطلح، همان طوری که منظور از عدل الهی همان مرحله قاصیه عصمت است نه عدل اصطلاحی .

با این تحلیل، معلوم می شود که ایمان امیرالمؤمنین (ع) به عدل خدا از سنخ ایمان به شهادت است نه از قبیل باور به غیب؛ زیرا عدل الهی مشهود علی (ع) است نه مستور و غایب .

ه - امامت، که اصل پنجم به شمار می آید و گذشته از رهبری ملکوتی و هدایت باطنی نفوس و اخلاق و اعمال بشر، زعامت ملکی و سیاست جامعه انسانی را در تمام ابعاد زندگی به عهده دارد، با وجود علی (ع) تحقق یافت و در سنت و سیرت و سریرت آن حضرت (ع) متجلی شد .

امیرالمؤمنین (ع) نه تنها حقیقت امامت را با علم شهودی شناخت بلکه به آن نایل آمد و در وجود عینی غیر از شهود علمی، متن امامت را یافت، لذا با نبوت از این جهت فرق دارد؛ زیرا نبوت فقط مشهود آن حضرت (ع) بود چنان که فرمود: «اری نور الوحی و اشم ریح النبوة» (23) ولی امامت، گذشته از آنکه مشهود وی بود، مورد وجدان و یافت عینی او نیز قرار گرفت؛ لذا ایمان وی به اصل پنجم، از بارزترین مصداق ایمان به شهادت است نه ایمان به غیب، پس آنچه در این معارف و مآثر نسبت به دیگران غیب است برای آن حضرت (ع) از سنخ شهادت خواهد بود .

3 - حضرت علی (ع) در پرتو تاله، هر چه صبغه غیر خدایی داشت و از دنیا محسوب می شد آن را طلاق بائن داد که مجالی برای رجوع مجدد نخواهد بود و زرق و برق زر و سیم برای آن حضرت جاذبه ای نداشت؛ لذا طبق نقل ابن ابی الحدید، هر هفته، بعد از توزیع عادلانه اموال ملی، بیت المال را جاروب می کرد و بعد از رفت و روب، دو رکعت نماز در آن می خواند و می فرمود: تا شاهدیم در قیامت باشد! (24)

4 - حضرت امیرالمؤمنین (ع) نوآوری مهمتری داشت که نسبت به تعلیمهای حصولی و فکری او رجحان کامل داشت و آن گشودن باب عرفان ناب و تعلیم شهودی و رهبری ملکوتی بود که در صحایف صاحبذلان شاهد، مسطور است .

5 - حضرت علی (ع) شهادت جهاد اکبر را با شجاعت جهاد اصغر به هم آمیخت و سلحشوری پیکارهای مضاف اسلام و کفر را به خود اختصاص داد و در دوران نوجوانی سران و صنادید عرب را به خاک افکند و شاخ شامخداران قبایل را درهم شکست چنانکه خودش در این باره فرمود: «انا وضعت فی الصغر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون ربیعة و مضر . . . من در نوجوانی بزرگان عرب را به خاک افکندم و سرکردگان ربیعه و مضر را هلاک ساختم .» (25)

آگاهی آن حضرت (ع) به حق بودن خود و اطلاع وی به باطل بودن مخالفان از یک سو و اعتماد آن حضرت (ع) به

وعده تخلف ناپذیر خداوند از سوی دیگر، زمینه ای شد تا آن حضرت نامه ای به اهل مصر بنگارد و در آن مرقوم فرماید: اگر دشمنانم روی زمین را پر کنند و من تنها باشم با همه آنها مبارزه خواهم کرد و هراسی نخواهم داشت: «انی والله لو لقیتهم واحدا و هم طلاع الارض كلها، ما بالیت و لا استوحشت و انی من ضلالهم الذی هم فیه والهدی الذی انا علیه لعلی بصیرة من نفسی و یقین من ربی؛ به خدا اگر تنها آن ها را می دیدم و آنان زمین را پر می کردند، نه باک داشتم و نه می هراسیدم که من بر گمراهی آنان و رستگاری خود نیک آگاهم و با یقین از جانب پروردگارم همراه می باشم.» (26)

مساله مرگ، که برای بسیاری از انسانهای عادی رعب آور است برای آن حضرت کاملا حل شده بود و صبغه لقای الهی به خود گرفته بود لذا امیرالمؤمنین (ع) آن را گوارا می دانست و درباره آن چنین می فرمود: «والله لابن ابیطالب آتس بالموت من الطفل بئدی امه . . . ; به خدا سوگند پسر ابوطالب از مرگ مانوس تر است بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است.» (27) «فوالله ما ابالی، ادخلت الی الموت، او خرج الموت الی . . . ; به خدا پروا ندارم که من به سرای مرگ درآیم یا مرگ به سر وقت من آید.» (28)

سابقه آن حضرت (ع) در نبرد و پیشگامی وی در ممارست نظامی برای همگان مسلم بود، لذا در این باره چنین فرموده است: «هل احد منهم اشد لها مراسا و اقدم فیها مقاما منی، لقد نهضت فیها و ما بلغت العشرین و ها انا ذاقذ ذرفت علی الستین . . . ; یعنی کدام یک از آنان پیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد دلیران را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است.» (29)

6 - سیاست صغرای علوی در کنار سیاست کبرای آن حضرت (ع) باعث اختصاص جمع رهبری ملکی و ملکوتی به وی شد؛ زیرا امیرالمؤمنین (ع) گذشته از تهذیب نفوس سالکان صالح، و صرف نظر از تزکیه ارواح مشتاقان مفتاق، رهبری امت اسلامی را به بهترین شیوه علمی و عملی دارا بود، خطر زورمداران و تهاجم ابرقدرتها را گوشزد می کرد و فتنه دو امپراطوری بزرگ معاصر خود را هشدار می داد و جامعه اسلامی را از سلطه آنها آگاه می کرد و کیفیت رهایی از یوغ ذلت استعمار و رسیدن به نور استقلال و آزادی را راهنمایی می فرمود و در این باره چنین گفت: «فاعتبروا بحال ولد اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل، فما اشد اعتدال الاحوال و اقرب اشتباه الامثال، تاملوا امرهم فی حال تشنتهم و تفرقهم لیالی کانت الاکاسرة والقیاصرة، اربابا لهم . . . ; پس از حال فرزندان اسماعیل و اسحاق و اسرائیل پند گیرید که حالت ها سخت متناسب است با هم و چه نزدیک است مثالها به هم بیش و کم، در کار آنان بیندیشید و روزگاری که پراکنده بودند و از هم جدا کسری ها و قیصرها بر آن پادشاه بودند.» (30)

بررسی دقیق انقلاب اسلامی ایران به رهبری بنیانگذار جمهوری اسلامی و طرد نظام سلطه دو ابرقدرت شرق و غرب به خوبی نشان می دهد، آنچه امام راحل (ره) و ملت بزرگوار ایران انجام داده و همچنان به رهبری مقام معظم زعامت، ادامه می دهند، اقتدا به امام ملک و ملکوت، حضرت امیرالمؤمنین (ع) خواهد بود .

هدف غدیر خم و چگونگی بهره وری از آن

هدف از تعیین حضرت علی بن ابیطالب (ع) از طرف خداوند، برای جانشینی رسول اکرم (ص) و امامت امت، همان هدف اصیل بعثت پیامبر (ص) است، یعنی تعلیم کتاب و حکمت از یک سو، تزکیه نفوس و تهذیب ارواح از سوی دیگر و قیام مردم به قسط و عدل از سوی مردم و بالاخره خروج جامعه انسانی از تاریکی جهل علمی و

تیرگی جهالت عملی، و ورود آن به فضای روشن دانش و صحنه منور بینش خواهد بود، چنین آرمانی فقط در پرتو قرآن و عترت از یک سو و رهبری فقیه آگاه و سیاستمدار صالح و مدیر و مدبر از سوی دیگر و وحدت تزلزل ناپذیر و ائتلاف اختلاف ناپذیر امت، محقق خواهد شد .

حضرت علی بن ابیطالب (ع) هدف امامت را، تنظیم و سامان بخشیدن امور ملت معرفی کرد: «والامامة نظاما للامة و الطاعة تعظيما للامامة؛ خداوند امامت را قرار داد تا نظامت امت پایدار باشد و طاعت را قرار داد تا امام را در دیده ها بزرگ نماید .» (31)

امیرالمؤمنین (ع) عامل اختلاف و سبب تشتت و پراکندگی را خبث سریره و زشتی باطن دانست و در این باره چنین فرمود: «و انما اخوان علی دین الله، ما فرق بینکم الا خبث السرائر و سوء الضمائر؛ همانا شما برادران دینی یکدیگرید، چیزی شما را از هم جدا نکرده جز درون پلید و نهاد بد که به آن به سر می برید .» (32)

حضرت علی (ع) گاهی با زبان تحبیب و تطمیع، جامعه اسلامی را به اتحاد و هم آوایی فرا می خواند و زمانی با لسان تحدید و تهدید، امت اسلامی را از اختلاف برحذر می دارد، گاهی خیر جامعه را در ظل وحدت معرفی می نماید و زمانی خطر آن را در اثر شکاف و خلاف، اعلام می دارد و می فرماید:

«والزموا السواد الاعظم فان يد الله مع الجماعة، و اياكم والفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب؛ یعنی با اکثریت همدستان شوید که دست خدا همراه جماعت است و از تفرقه بپرهیزید که موجب آفت است آن که از جمع مسلمانان به یک سو شود بهره شیطان است چنان که گوسفند چون از گله دور ماند نصیب گرگ بیابان است .» (33)

چون دست غیبی پروردگار منزه از دست، با متحدان است، لذا باید سواد اعظم و امت منسجم و هماهنگ اسلامی را حفظ نمود، و چون گوسفند وامانده از رمه، از حفاظت چوپان محروم است و طعمه گرگ قرار می گیرد، لازم است از صفوف به هم فشرده مسلمین فاصله نگرفت تا از آسیب وسوسه شیطان در امان بود . هیچ فرد خردمند یا گروه متفکر، از خیر، منصرف نمی شود و به شر، رو نمی آورد مگر آنکه در تشخیص خیر و شر، دچار اشتباه شده باشد .

حضرت علی بن ابیطالب (ع) برای هدایت به معیار خیر و شر، اتحاد و همدلی را مدار خیر، دانسته، اختلاف و کینه ورزی را محور شر معرفی نمود و در این باره چنین فرمود: «ایاکم والتلون فی دین الله، فان جماعة فیما تکرهون من الحق، خیر من فرقة فیما تحبون من الباطل، و ان الله سبحانه لم يعط احدا بفرقة خیرا ممن مضى و لا ممن بقى؛ در دین خدا از گونه گون و ناپایدار ماندن بپرهیزید که همراه جماعت بودن در حقی که آن را خوشی نمی انگارند بهتر است لذا پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می دارید و همانا خداوند سبحان خیری نبخشد به کسی که جدایی گزیند از مردمان نه از گذشتگان و نه از باقی ماندگان» (34)

از این سخن بلند نه تنها سودمندی اتحاد و زیانباری اختلاف، استفاده می شود، بلکه استمرار سنت الهی در گذشته و حال و آینده نیز معلوم خواهد شد؛ زیرا اساس فیض الهی بر وحدت و جماعت پی ریزی شده و هیچ گونه خیری در تفرقه و کثرت گرایی نامعقول نخواهد بود .

البته آگاهی به چنین سنت تحول و تبدل ناپذیر، یا از روی علم غیب است که ویژه اولیای خداست یا از راه تحلیل عقلی رخدادهای تاریخی و استمداد از شواهد عقلی و نقلی است که تا حدودی بهره محققان فن تاریخ و نصیب تحلیل گران سنن الهی است و حضرت علی (ع) درباره سنت شناسی تحلیلی چنین می فرماید:

«... من تبینت له الحکمة عرف العبرة و من عرف العبرة فکانما کان فی الاولین؛ یعنی آن را که حکمت آشکار

گشت، عبرت آموخت و آن که عبرت آموخت چنان است که با پیشینیان زندگی را درنوردد. « (35)

انسان هوشمند حکیم، از رخدادهای فرعی تاریخ می گذرد و عبور می کند تا به سنت اصلی زوال ناپذیر آن بار یابد که همین عبور از فرع به اصل، عبرت خواهد بود و تحلیل گر عقلی با گذشت از چنین معبری است که گویا با نیاکان جامعه کنونی بوده است و آن حضرت (ع) درباره خودش چنین می فرماید: من گرچه در درازای تاریخ نبودم و با تبارها و دوره های پیشین به سر نبردم، اما با بررسی آثار آنان به منزله یکی از آنها شمرده شدم: «بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم . . . ; با آگاهی ای که از کارهای گذشتگان بدست آورده ام، گویی چنان است که با نخستین تا پسینیان بسر برده ام. « (36)

چون امیرالمؤمنین (ع) جامع هر دو علم یاد شده بود؛ یعنی هم از راه غیب از سنت الهی آگاه بود و هم از راه تحلیل عمیق عقلی، به سنت تحول ناپذیر خداوند باخبر بود، لذا خطر اختلاف را به عنوان اصلی کلی گوشزد کرد تا هیچ کس در هیچ مقطع تاریخ، هوس اختلاف در سر نپروراند؛ زیرا هرگز خداوند، جامعه پراکنده و امت متخاصم با یکدیگر را خیر نمی دهد. ریشه قرآنی سخن حضرت علی بن ابیطالب (ع) گذشته از آیه 103 سوره آل عمران که دعوت همگان به اعتصام به حبل الله در آن مطرح شده است و گذشته از آیه 47 سوره حجر که بهشتیان را منزله از کینه و دشمنی نسبت به یکدیگر می داند، در آیه 14 سوره حشر است که خداوند در این باره چنین می فرماید: « . . . تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لایعقلون » عصاره این آیه کریمه این است که افرادی که دارای مبدا مشترک و هدف مشترک و دین مشترکند اگر دلهای اینان در اثر اغراض و غرایز، پراکنده باشد، خردمند نیستند .

اکنون که شمه ای از مناقب بی شمار حضرت علی (ع) بازگو شد، معلوم می شود آنچه را که مرحوم سید حیدر آملی از امام صادق (ع) نقل نمود به چه جهت است: «ولایتی لامیرالمؤمنین علیه السلام خیر من ولادت منهن؛ ولایت من برای امیرالمؤمنین از ولادت من از او بهتر است. « (37) و چون انسان کامل مظهر تام بسیط الحقیقه است، لذا همه چیز را به عنایت خداوند دارد، چنانکه سید علی همدانی از عرفای قرن هشتم گفته است:

پرسید عزیزی که علی اهل کجایی
گفتم به ولایات علی از همدانم
نه زان همدانم که ندانند علی را
بل زان همدانم که علی را همه دانم

پی نوشت ها :

- 1 . اصول کافی، ج 1، ص 207، ح 3 .
- 2 . مفاتیح الجنان، زیارت جامعه .
- 3 . اثبات الهداة، ج 1، ص 735 .
- 4 . سوره واقعه، آیه 79 .
- 5 . سوره اعراف، آیه 198 .

- 6 . نهج البلاغه، خطبه 3 .
- 7 . سوره حجر، آيه 9 .
- 8 . نهج البلاغه، حكمت 117 .
- 9 . همان، 469 .
- 10 . آل عمران، آيه 61 .
- 11 . نهج البلاغه، خطبه 192 (قاصعه) .
- 12 . همان .
- 13 . شعراء، آيه 194 .
- 14 . نهج البلاغه، خطبه 37 .
- 15 . همان، خطبه 71 .
- 16 . همان، خطبه 131 .
- 17 . شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 6، ص 346 .
- 18 . همان، ص 370 .
- 19 . همان، ص 371 - 372 .
- 20 . نهج البلاغه، خطبه 179 .
- 21 . همان، خطبه 192، بند 121 .
- 22 . همان، خطبه 87 .
- 23 . همان، خطبه 192 .
- 24 . شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2، ص 199 .
- 25 . نهج البلاغه، خطبه 192 (قاصعه) .
- 26 . نهج البلاغه، نامه 62 .
- 27 . همان، خطبه 5 .
- 28 . همان، خطبه 55 .
- 29 . همان، خطبه 27 .
- 30 . همان، خطبه 192 (قاصعه) .
- 31 . نهج البلاغه، حكمت 252 .
- 32 . همان، خطبه 113 .
- 33 . همان، خطبه 127 .
- 34 . همان، خطبه 176 .
- 35 . همان، حكمت 31 .
- 36 . همان، نامه 31 .
- 37 . جامع الاسرار، ص 500 .